

چنانست دهم مالش از تیغ تیز + که یا مرگ خوابی ز من یا اگر تیر به بعد از اسوله بر خاش
 آمیز و جو به خصومت بگیرم گشت که فرد امید این مشت است و شمشیر جلالت و مجاوله
 آخته آید در همان شب که صبح آن بود عده تقابل به شد را موی لبه بخوابد به که لشکر صف کشیده
 اما سر مرد جدا از جانش میسر بریده است از یوا قوه بولناک نمود از پر بیم و هلاک رسیده
 علی الفجر مقتدران امور خود را بمپای سادت مکارم ظهور و علماء فضایل کجور بطریق حرکت
 روان ساخته در استغفای جرات پر دخته و بوساطت بزرگان نحوی قرار یافت که راست
 مشارالیه پیاده بلامنت آید و دختر معصومه شش سهوم حصه ملک مقبوضه متصرفه خویش
 در خدمت ایشان پیشکش نماید روز دیگر بتباید سوید جلشایه قسمیکه بزرگان و کلا نظر مصلحت
 جریان و بقیان گرفته بود در ای مشارالیه با جابتان ممنون گشته است تقبال امیر رفته
 با خوار و اکرام در قلعه بکار آورد چون نشان نغزخی و سعادت و قلعه شهر شریف
 از زانی فرموده برسد عودی و کامرانی با رجمندی و شادمانی جلوس فرمودند و تعالی
 صولت در خاطر دعا و مشایر سنده با حسن وجه نشانند در میان امیر و کابوچی پیر
 نماز بدین اوقات خواب سابقه تمام کرده سواری دولت امیر خیر مقدم گویان
 نهایت مسرور شدادان مشرف اتان و لی نعمت گشته اظهار مراسم تسلیمات و کسار
 و تقدیم لوازم نذر و تبار در پیش گرفتند دهم امیر صاحب التذیب بر رانی ز بهت خاطر
 بایون و فرحت باطن باغی شمل بر چایان پنجه و حوض باور نهاد مورذن در شکار شکر و غیر
 شکر گوناگون و بهری گین و حصا کترین حصین شاید نمونه نیداد شریف در وضع لطیف

طرح انداختند که با بیاری بیرون پرورش و دستکاری قسم پرده در اندک از منته
 سرسبز محمود گردیده بنام نامی امیر سلطان احمد شرف آشتهار یافته تا هنوز بیکت حسن
 او شان اکثر آثارش برقرار است + بیت + خبری حسن علی بن که روزگار هنوز +
 خراب می کند با رگه مصری + دعوت خداوند مغز نضره که در کفایت مهات ظاهره
 باطن اینچنانکه ان قدسی در ست مسعود مولود محسود و کاشانه امیر فریدون نظیر از لطن
 مقدس خراسی دهموزنگ بوجود آید شاه این موسوسش نمودند من بعد و فرزند دیگر برادر
 حقیقی شاه این تولد شدند از داری ایام بر این شان اطلاع نرسید و امیرزاده شاه این
 که خیلی قوی تمثال و در برزویال عدیل و جمال زینت کبک تیر افکنی دوزش گزود کوبال
 مهارت و احتمال ساخته + بیت + بانگ فرصتی جالاک گردید به سراپا شعله
 اوراک گردید به درین شان که امیرزاده کلیه هنر کمال سلوانی در جوهر روز ملکداریک
 در جوانی دلفظ ادب و حسن خطاب در جواب متجمل خطاب گشت امیر سلطان احمد
 بجوار رحمت ایندی پوست بعد از تعزیت و کفن و تدفین مغفور برود در باغ او شان
 ابواب بهنیت ولایت عهد برود روزگار امیرزاده موصوف منقوح و انجوا بخت سبابت
 سینه بر صلابت برگشته عامر خلافت ارشیه بر سر گرفت اعراب غیره تا بعین بیت
 در سابت امیر شاه این بیان پذیرفته بعد ایامی که رای دهموزنگ نیز از جهان در گذشت
 رای جگر ایشین بجای پدر تمکن گشت از اتفاقات نقش اتفاق در میان مردم جوانان
 نماز نموده کار درست زینت اندام امیر شاه این که طبع او شان نبایت سگار دوست بوده

دوست بوده اگر گورو گوزن را بگوشه کمان میزدت یا بشمشیر می انداخت و یا به تفنگ
 و پیش قبض و یا به شکاری می ساخت برین تقریب که غلب هنگام بصید بجز شترانیت
 می برد و از آنجا معاودت می برد در هر قریه از قریبات برای جگر که فرود آید
 سپاهیان رگابی امیر انواع تکالیف و تصاویر با حوال مزایع و مزایع رسانند عیال
 می رنجانند و هر چند که مشارالیه بالتجاسفارش متعلقان خود می نمود امیر شاه ابن
 مقتضای شباب استغنا عیفر و داخل امر را مرقوم رنجیده و مشورت کار خود با عکس
 سنجیده و عنایت مقرر خیال رشته طمع از ملک ملک بریده مع خوشان و برادران
 کوچیده قریب قلعه پارکر بر دهن کوه قلعه نو بنا ساخته بنامه طمس می نمود و وجه تسمیه
 آنکه اول در آن قلعه بقدر زنده دکان ترتیب یافتند پس راه مومی اله کعبانست قلعه
 استحسان گزیده زمینداران ابالی انجالی را در اندک از منته تقابل طاعت کشیده
 مستقل گردید امیر موصوف و در مقدمه متامل آتشیده و بجز صلاح رسیده سمت را
 لاکه بیولانی قوم سمکه کامرد و ولایت مضافه کوٹ کانیره که داماد رای دیورنگ فی
 و هم زلف امیر سلطان احمد علی الرحمت بود و بطرف عمر سومه سپرد و ده که قلعه عمر کوٹ
 تعمیر کرده اوست گفته و ستاد که رای جگر ناهنیده و ناحق ترسیده کوچیده رفته است
 و اولتغای است اگر لیکن خود مریحت نماید بجان منت ملک بدش ملک اوست
 حاشا که اینجانب نسبت مشارالیه مصدر تعرض شده بشد ریاد و خلع و اخراج حتی
 نموده لیکن چون اواز ما رسیده و خاطر ما هم از خوش او منتقص گردیده است اگر تجدد

چون در قربت با سازد بر آئینه و وسطه فرید اتحاد و اعتماد طرفین می تواند شد رای لاکه
 و عمرش را ایما که بر طبق ایمای امیر متبران خود سمت را بگهرا ارسا داشته بود معقول
 او را فهمانیدند او هلا نصیحت ناصحان قبول ساخت در جواب با بر از بخت که سابق
 از این پدرش را که دوزخ نسبت و خرداده بین فایده برداشته که از خانمان آواره شده
 به پناه کوشان مامنی گزیده ایم حال از نسبت دیگر امید کدام است اگر رای لاکه بیای
 امیر شاه این زور آرد او لاچار ادای بخشاش مستعد است که بزبان شمشیر بازگردد
 بیایات بی برگه که محمد غم من بویه کند و دشمن ز نسیب تیغ من بویه کند
 اکنون بوییل نامه بنماید کار شمشیر دور بویه کار کرد بویه کند برین تقدیر کیان
 رای لاکه و عمرش را ایما برای بگهرا صریح گفته که این معامله بطولت خواهد کشید و موکلان
 موسمی ایما رعایت خاندان بلند و وقت دوستی و پیوند امیر ارجمند بطریق ادلی منظور
 تواند داشت شمار چشم داشت کمک حمایت اردشاهان تحصیل حاصل است مگر برای بگهرا
 که از شراب پوش ربا جوانی بروقی نشاب شربت من اکنون خار نادانست و در دست
 با وجود نفهم خیر اندیشان و تهدید بغلاف ایشان بر اعراسش که سرمایه گشت و بار
 او گردید استقرار و استبداد و در زید امیر با اطلاع بیخامات او حسب اصلاح رای لاکه لشکری
 گران که از کثرت و سلطت شان زمین بر آسمان می لرزید فرام ساختند و او سپه بر سر
 قلعه نهیست تا بخت از آن طرف را بگهرا چهارده تومن اتفاتی که هر یک از آن صاحب
 کور که و نقاره و علم بوده اند سوار شده در مقابل رسید بعد تسویه صفوف که بهادران

که بهادران فرامرز توران فدای و در بلا صرف جان کوشیدند حتی که امیر دلیر در صومعه
 مبارزت سرور در آسمان جلادت مثل حورشید یک تار حسام خون شام از نیام
 پر آورده + فرزند سلاح از تنش بسته چون شیر ز + ز پولاد بودش سلاح از
 پر کرا در برابر میدید بکضرب صاعقهش از تن میسر بر زمانی میدید نکامه پیکار و محکم
 کارزار گرم ماند و بسیار سر با سران دگردان گردانان که در خاک خون میطپید تا که
 خود مجنده نیز ک الله نصر اغریز آبیاد در امیر نوشته نظیر فائز و فی لفتین را بهت
 و افتاد اگر چه بر فرزند از مقابلین و او بهت و تیغ زنی در داد آمانی عنایت معین
 مطلق احدی در مصاف نمیتوانست استیاد + فرد + بهریت در افتاد و بد خواه را
 غنیمت سپرد آسمان شاه را + بقتل سعید گریخته بخصار نه به پسته تخمین
 شایان امیر در تقایشان گرم رفته حصارند کور را بهریت هر چه تا ترور دم جا
 و محاصره در گرفتند بشیوع این سخن عجیب است سمی خواهر برای لاکه که حرم محرم را
 جگر بود نظرت برادر پیغام فرستاد که با فمی شویش علم شمشیر و آنگون آید
 از تنگی محاصره و جنگ بر شبانه روز کارش بتیاری دکار دباخواستش رسیده
 اگر حق خواهری و پاس برادری یاد خاطر گرامت زود خود را بجا استعجال کجا
 مارساند مار از دهن ننگ جنگ بلیگ بر ماند + ابیات + گفتش که بر من
 چه آمد ز نخت + بگرداند را دسترمانج و تخت + همان کنج دان لشکر نامدار +
 بیارسته چون گل نو بهار + همه چرخ گردان دشمن سپرد + تو لفتی که با داند

آمد بیرون + اگر تو ز بهر شفاعت میان + نه بندی عهد سو و باشه زبان + بهندار آس
 لاکه از قلوب کاسیره متحرک گردیده عمر سومه را بهم عنانی طلبیده آمد برود میان عسکین
 دیره ساخته با شفاعت حبارت رای حکمرا و انفعاع فخاصمه برداخته نهایت بسی
 چمیله بر لاکه در عمر انجام بران پست که رای حکمرا را بطه نسبت دقرش در خدمت امیر مربوط
 سازد و بنا بر آن در ابوجه مستحکم طرح اندازد و بنا بر آن اسامی صاحبکست بود که در بساط طوی کمال
 خوبی داشت تا عهد گذشته دوی و بیگانگی از میان برخواست نقش گمانی و کتبی حکم نشست
 ملک و ملک طرفین در عهد مقرر من بعد پنهان حرف مغایرت بنیال هم نیکه شت تولد امیرزاده
 محمد کا بهر خان در حال امیر شاه این فضل منفضل حقیقی بعد انقضای مدت مبروده
 فرزند می رسید در ست سینه بجان شاه ابن از حرم موصوفه اش که دختر رای حکمرا باشد تولد
 یافت مسامت می نه کوره را لاکه را طلبیده است اما سبب خست چون او از نیکان برود مسعود
 بفرط سخاوت و شجاعت همیار دارد و تمینا نامش بلفظ خود که اردمش را اله خدیبه گفت
 که امیر و اجداد ایشان عرب نژاد اند ما خود لغت عرب نمیدانم اگر امیر اجازت دهد
 نام این نوریس نو بهال شهرستان سعاد و در زبان سنده نهاد شود امیر و بکنان ضاوا و
 پس را لاکه بر زبان آورد که چون امیر عالمی است بیخ کشیده حکمرا بخانه رای حکمرا کتذا
 گردیده در این فرزند نخبه نتیجه امینه آن شکل غریب است فلند نامش کا بهر خان باشد
 در آن توکل روضه کار مکاری در سایه اقبال و بختیاری اله ما جد و بیاری اعانت
 فیاض ماری کمال نشود نما رسیده در گلشن امارت شگفتگی روز فرید دریافت و امیرزاده

دامیرزاده سعادت سرشت بویتره بیه اسنات فنون سپ تازی و نیزه بازی میرانداز
 و غیره رسوم پہلووانی و قوانین فرماندہی و کشورستانی تعلیم گرفتہ عمری لشادمانی و اوقات
 بعیش و کامرانی بسر میبرد چون امیرشاہ ابن بزواسادہ خلد برین حرام و آرام فرمود امیر محمد
 کاہرخان بر سجادہ دولت جہاد با سادہ گذشتہ و دستار ایالت نمودنی بر سرداشتہ
 بستور در ملک متصرفہ پروردگار کلاش حکمرانی نمود در روز در محفل شرفش از ہر درختن می پوشت
 تا کہ حدیث و صفحت و معنوی قلعہ بار کرد ضلع ان شرح حسن جمال سکان انحال مذکور
 گشت میل طبع امیر نو جوان بگلگشت آئین کشمیر آئین و شیرا تسبیح نقلہ سنگین بنا برستھال ناموس
 مجدداً از یک ہزار رسید بنا بر علیہ شکر کشیدہ تبارک ہر قسم سامان متوجہ گردید کہرخان
 نامی قوم ہی در انحصار شکر بچرخ دوار می فروخت ہر چند کہ در میدان مجاہدہ پاسے
 تہور نشودہ کوشش نمودند خست لیکن چون بھر وقت تا بیدہی شامحال لشکر اسلام
 است بہادران جلادت نشان صفوف نما لفظین سنگستہ و بسیاری را بزخم نیرہ و نیز
 خستہ و اکثری را اور کمند گیراہ بند گرفتہ و مساعدہ سیران بر کتف بستہ رفتہ مجاہدہ قلعہ
 پرورختند و در حوالی قلعہ دایرہ در کمینگاہ کردہ ہر روز بر شدت و تنگی مجاہدہ افزودہ
 محصورین را نقطہ مانند در حاطہ کشیدہ کار برانہاتنگ ساختند ہر گاہ مدت شششاہ
 بدین نسق امضایافت کہ ہر مذکور از بس عجز رسیان شکست در گردن و گاہ استفادہ
 در دین گرفتہ خدمت امیر شتافت امیر عالی نسب برجیدہ مبادرت تو قلم عفو کشیدہ
 اکنہ اورا باز با و بخشیدند مشارالہ تمام استودار در کالج در صد دستراضی خاطر امیر

پوشیده انتظام علاقه قرابت باعث اطمینان حال و استقبال اندیشیده دختر بخت
 لطیفه خورد در سلک خدمت محترمه حرم کرم مشک گردانیده نبار تحصیل باج و خراج
 تعلقات خویش بصلان امیر ستمد عا نشاند بعد از امیر خوشید نظیر مظهر منصور
 تقلید بکار معاودت فرمود در بیان ولادت محمد سنکراسی خان جلالت
 امیر محمد کا بهر خان عنایت امی خداوند تعالی که همیشه در افزایش نسل دولت
 آن عباس معروف است بعد از آنکه امیر محمد کا بهر خان بفرخی بهمان عروس نسبت نمود
 بسان ماه و شتری در میت اشرف خویش تحویل نمود و عروس جهان در نظر ایشان
 خوش جلوه کرده هر گونه علیه مراد از هر طرف خرامان و گوهر ایشان رسیده آن خوش
 ایشان را بر گل میساخت یعنی هر کس که شکر کناری اقبال امیر بخت مصوری شنید
 پهای سر رویده سر پای ایشان می انداخت سران کوستان غاشیه نقیاء پرورش
 و حلقه داد و در گوش کشیده هر یک علیجه با ارتباط صدقیت می پرورخت چون دور
 فلک دوار و عنایت داور و ادار تکمیل تمیبات امر اقتصاد داشت درین ایام
 سعادت الزام فرزندی از چند از بطن عروس موصوفه بر صده وجود شهود نمود و آن
 گوهر کان عصمت و لعل بهر شان عظمت از بس تناسب ترکیب طولت قامت و صلابت
 جسم سنکراسی خان مسی کشته بسان لود لود شب افروز در درج حمایت مثل
 اختر عد سوز در برنج عنایت بزرگوار کمال آ ب دتاب رسیده چشم عالم را بصیاب
 بخت روز فرید بر او زخت در یک از دست دشمن جمال و صورت حسن سیرت

سیرت امیرزاده دیده ذخیره نصارت داج نصارت دیده می افزودت هرگاه
 امیرزاده محمدشکرآسی خان مانند ماه در بفته بجز دولت روز افزون بر سپهر بلوغ
 بصفا و بها و خشنید آفتاب حیات محمدکا بهر خان نجسوت اجل منصف گردید امیرزاده
 عامر ولایت بر سر نهاده و ابواب فیض بدستور ابای بر روی عالم گشاده جمع اعراب
 و متوصلان اصلاب آورید این دامن و فضل و حسان می پرورید و سرکشان اطراف
 تقاضای عقل باغ نخوریکه مناسب میدنست بعضی را در شکوفه تا دیب و بعضی را در کوره
 تخریب میکشید و در میان مشاکحت امیر محمدشکرآسی خان و تولد امیرزاده
 تهل خان و واقعه میرشارالیه علیه الرحمه از آنجا که گذار جادوان
 بهار خاندان عباسیه عالیله با بیاری حکایت منان باری طراوت پذیرد ایمان
 بعد از آنکه گفت کلین شباب امیرعلی نساب امیرزاده عادل جهان گردید و شاخ
 حدیقه سعادت ایشان کل دولت بر آوردینی چون امیرشکرآسی خان مقضای تو جه
 باطن در قبیل اعراب از دواج خواست و با یکانه فرزندی اقبال پویند با نشان
 از زانی دشت عظمای این سلسله علیه دندار این دولت سینه اورا به تهل خان موسوم
 نمودند و این امیرزاده کسب کمالات صوری و صنوی فرموده در حضور پدرناطارش
 تکفل مشیت اموری و ملکی گشت امیرشکرآسی خان که مرقع خلافت را بوجود آورد
 خویش مزین دیدر خوت بجزا که باقی کشید امیرزاده تهلخان بعد از تخریب و دانش
 چند روز سوگ داشته بر هم پدید آمد و از پایه ایالت فوق مرتبه بسالت برآمده در

ممالک محروسه سلاطین بہت دنیافت توجہ ورزیدہ اور نیکہ تجربہ ایفہ گوش زور
 عالم و باعث فرید حسد ارباب غناد بود خصوص صنوسن امیر تہل خان وسطہ کبر سوس
 اصحاب فساد گردیدہ را دیو فرمازد ای دارالملک آرد و بر من آباد و سون میانی کہ آج
 عظیم الشان و در زمان خود از تمام ریایان ولایت سزہ امتیاز داشت مقتضای حق
 دکنہ کفر عمت با تنزاع ملک و اخراج امیر معظالمہ گھانٹہ لشکر کثیر و جم غفیر از جہال
 رجال بہ بیت بہ بیابانی چو قطران سیاہ بہ از ان پیش کا ندر بیابان گیاہ بہ
 بر سر انشان بر داشتہ و تعلقات تکا ربی شرارت گشتہ بجال سرحد رختہ بختک
 و راد بخت امکا ایندولت اگرچہ مقتضای ملک بجلالی ہر نوع تدارک مقابلیہ و مجاہدہ
 دیدہ خواستند کہ در راہ ولی نعمت قدیم نقد جان راننا نمایند لیکن مردم سوتہ و غیرہ
 متوسلان این ملک وجود و وصلت مکررہ دیونہ نامتوالے کہ ہر وقت مصدر نفاق و مستعد
 انہکا کہ میمانند و بعضی از اعراب پیولی نش انسان صورت کہ از جو ہر وفا و جامو اوجار
 قرابت سزا بہ مبتلا و بانہا حکم جز لا پجری داشتند حقوق نعمت پروردگی اسلاف
 شناختہ تقاضا کفران پیش کے دلوشناقتند اند بسیار ارجح منہج مستقیم صدقت
 بر گشتہ بعضی عوایب غیرہ اصحاب سلام بہ نیت خالصہ عزائم تربت شہادت چشیدند
 و بجلکہ و جہاد صغور و رخصہ ٹمکہ اکبر رسیدند لیکن در آخروجون امیر دریا کہ معاملہ بنگ
 دیگر است بہ سدی بہ کس تواند گرفت درمن دولت بزور بہ کوشش بیفایدہ
 و سکہ برابر دی کور بہ از مکر کہ بر آشوب بد تاقہ از دریا ہی سزہ گذشتہ بقول مصنف

مصنف تاریخ میان علام شاه خان عباسی هرگاه برکنار شده دریا کند که در کنار بارگی
 سادات بصوب مغرب برآمده و امان کوه شکافته و زرب کرچی بند دریا می شور می آمیزد
 و در گشت سنجید که بران لب شیب دریا می زمین سیر حاصل امکان حکم است اگر قوم کوچه
 که بان سوزین متصرف می باشد بکوش خلع نموده تصرف خود گرفته شود برآیند قطعه
 زمین فراخور بار وجه خرج لشکر کبابی نماید و هم از سب دشمنان انتظار نخواهد ماند برآیند
 تقدیر بهادران کاوه تراود و مبارزان قبا و نهاد با وصف قلت تعداد و عدم وجود
 معابر تقویت امداد الهی و توکل او تعالی شانه مثل فریدون بر سران ضحاک نشان
 تا حق آب را بسان مراب بسرانند خسته شمشیر شجاعت حکم ضرورت آخته بعد از نزاع
 لوبخی از مردم کوچه مملکت شده به میت خست و بقیه سرکشان کوستان و تصفیه خار
 دهنس و جودشان که رعیت بر میان غنیمت بسته با اعلان آثار استعظامی پروردگار شهبازی عظیم
 که تا هنوز معمور در ولایت سنده به نجات شهر با بعد ساعات تا طرح انداخت و ناک
 کاپره پله گذشت در نی بعضی گردن فرازان که از بیت حسام خون شام ایشان
 نیک اکنه افساب نموده اوداره تیره غنیمت بگریخت بجزرت متبلا بودند بوسیله غرض نسبت
 دختران در حلقه نندگان ایشان درآمدند و دولت ایشان در نیکان فی الحکله و تریقی
 نهاد و او تعالی جل اسم بختایت اصل خویش خلفی که سجاده خلافت بذات جمیل الصفا
 رونق می تازه دریتی بی اندازه یا بد عطا فرمود امیر تهل خان او را امیر بهلان خان فرزد
 نمود و در حلقه امیر محمد بهلان خان و تولد امیر زاده محمد حسین خان زاده عمره

چون امیرزاده بهلاخان در سایه اقبال و امداد صاحب جلال کمال جمال علم و نبوغ است
 و نقیون جوانمرد و پهلوانی بهره و گشت و رموز و ادبی و شناس خوش و یکانه و قدر و مردم
 خدمت و صلاح و عواید و عواید و در قسم کار با حسن وجه فهمیده با نیک از من قابل
 و کالت امور خلافت گردید امیرتین خان نیز درین ایام شبیت حی قیوم قدیم لی تمبار و
 بنت الما و از امید امیر محمد بهلاخان ششرا یطمان از تازه و ماتم و در بر طبق قاعد و اندازه
 بقدر ساییده بر مندرگت نشسته و تا راهت بفرق عزت بسته دست مرمت بر
 از باب خلاص و تشاب و دیگر اصناف ایلات ارادت نصاب و تمام توأم صد تشاب
 و او اباب نیز و فتوح بر و رزگار نه با برکتش در دین محمد خان سخته با ریح که قوم
 و توانی از اولاد او پیدا منکر خان سخته که شمشیر منکر مور تا حال با ستم است نیا بردن
 و اظهار جوهر صفا خلاص زیاده از عهد درین ایام مورد توجه است خاطر امیر محمد بهلاخان
 می بودند خداوندی فرزند و پیمانند فرزندی اقبالند که انوار شادت و کامکاری نماید
 پیش پیداد آثار سعادت زمانه از حسین پیش برید این نمود در زمان ارجمند نشان
 کرامت فرموده بود ان در نشود عهدسان حکمت مصور ستاره طالع ان نیت بحکم
 در اوج شرف و رفعت دیده و بجهت خان تسمیه بخشدند ذکر در شریف قبال
 امیر محمد خانی خان و ترقی جمعیت ایل ایشان سنت ای جلتان در آن جا
 که در پس بر قبض سبلی و از عقب بر شب روزی شاهد کردیم ان مع امیر امیر اسحاق
 ایقال پنهان قول احوال خلفای سالتبار و نوایین خورشید مشهنا است که چون در

در عهد امارت امیر محمد تپل خان و امیر محمد بهلا خان فی الجمله تفرقه بحیث نشان برسد
 هر چند که اکثر ایل و طایفه از این دو دمان تقدس توامان که مثل نبات لغوش در افق
 انتشار داشته اند پروین در جنب این قسمین سمای سرور خیل خیل تدریج فراموشی
 درین اثنا آنها به طر امیر محمد بهلا خان بسط رسیده تحت اشعاع اجل محقق گردید امیرزاده
 محمد ضیاء خان بعد بجهیز تکفین و نماز جنازه با غزاز و عزیزت بسوک و کد از عامه امانت
 بر سر گرفته و بر مصلای خلافت از شیخ مرشد نوح اوکیل حسن مرادم کا و نام از ایل
 موجوده و غیره بحکمت عملی بر طبق مصلحت وقت در دیکار روزگار موشی کشیده از
 کادو میشان ماده گادان جمع آورده و قند زمین از قبض همسایگان خلاص کنانیده
 قریه با مشتمل بر نعال کادو میشان بنا کرد که از آن جمله دی بطرف مشرق به سلی محمد حیدر خان
 مشهور است و نعال گادو میشان بهر محط الیه در دمان کوه بنجایت معروف است
 و گویند که کثرت گادو میشان ایشان شبابه کسی و دو کس شبان کادو میشان امیر مقرر بودند
 و به یک از آنها دونه را گادو میشان تنها بچراگاه میرد و عبد الله نامی دار و غوشبان نامی بود
 که نهایت زور و قوت داشت غالب اوقات شیر تریان و پیل دمان را بیک ضرب
 شکار فرمودی و بهت و شمی عتی که خود امیرزاده داشت مقدور شمرست داموریکه او
 در آن پیکار دیده آن شکار را بکار نموده از حوصله لفظ و عبارت متجاوز است بهیث
 هر آنچه از نموده که به کارزار نه رستم نموده نه سفیدیار به دوستان فرست
 و شجاعت و شجاعت و جلالت او بسیار اند که انشاء الله تعالی هر یک بر رقیب

در موقع خود بقلم نطق نویسی در آید القصه چون امیر خلی شجاع و مرد سیدیل دلی بمشاورت
 پیشه دغا و تنگ دریای بجا و در عصر خود مسامحه داشت از زمینداران قریب جوار
 احدی مقادیرش امکان خود نمی انگاشت و اگر چه بر فرزندانشان زبان در خدمت ایشان
 تلقی و ملاقی می ساخت اما خیفه در مزرع دلی تم تقاطق دکنه کاشته بایست جقد در تربیت
 دانشوان می پدید آید چنانچه امیر مؤید من عند الله علم تجلید و استقلال افزاشته بر قدر ایل که در
 حضورش فراموشی آمد با شمالت و تسلط برهن منت و اتفاقات فرموده بر مواد شصت
 رحلت می آورد و بمن اقبال ایشان جوق جوق چشم از مجاز و حدود کیچ و کمر این منظره بکار
 برخی نید است و بعضی باروت و حضرت ایشان رسیده کامیاب نتجات بروقی تمیانت
 گردیدند و چند چشم و چشم ایشان روز بروز در بافرایش آورد بسیار قطاع از لغز
 در جوانی بخوزه افتد ار کشیده با با آن توجه کامل می گماشت درین کشتا نهرا ده
 فریدون فرمایون گهر محمد مراد خلف الصدق جلال الدین محمد اکبر شاه چنانکه ایلان سر
 و با گردید و زمان طلب بسرفازی زمینداران ^{بهمه} سیستان و غیره انقاد بخشید
 و بر کس از آنها بقدر استطاعت خود با تدارک نذر و تشارد کف و تحایف در بار دیده
 مقتضای منافقت با امیر محمد چینه خان ملک فرید که ایشان از سلاط و در نیلک
 تصرفات و زریده و تازه شمایی امیر مشارالیه یک رسد کثیر از نیلک در قبض خود
 دارد و لازم که موافق حاصل محالات متصرفه پیشکش مقول بر شاهزاده امیر انجام
 ساخته با اتفاق ارباب و امانی انجوالی بسلام شاهزاده شتافت و رسوم اطاعت

اطاعت بجا آورد اگر چه تمهید اینخروف از انجا حکم غرض نفس و نفاق بکس بود
لیکن امیر که پیوسته تلاش منصب و رشد و آرزوی مرتبه رویت در دواج مخلوق خاطر
داشت این سفر را وسیله طفرانگاشته جوهر پاره و چند که از بزرگانش میراث مانده و ضل
سوده که در بهبه تمام درود کوشش ساییده تیار میسازند و سطر و گلاب خاصه شاپند
بصوت مساعی از حمله قیام نموده در حقه او شیشه ای پرکار و غلاف ابریشمی حکم در آن خسته
مختم ساخته از مقر خوش حرکت گزیده و زینداران مذکورین ملحق گردیده انهارا با جایت
تکلیف شان و طلافی مناسب در قالب سلوک ظاهری کشیده نیا بر قلت الاغ و بار کبر
اجناس پیش را با اعتماد مودت عرفی تحویل بعضی سفید ریشان نموده در مراحل منازل
یکجا و بیم پای او شان گردیده بعد قطع مسافت در زمان رسیدن در یک شاق و خم
آرمیدند زینداران مذکورین که سرشت عنصری شان باب کل نفاق مخمرا شده بود
لطافت زبانی شراره و حقد او شان در خاکستر شفقت هم چنان محجوب در اظهارش تظاهر
نخک هوای وقت بود درین هنگام که بانوای نفس شمال خیال و خل اصحابین
گشته بجای خود سنجیدند که وجایت صورت و فصاحت لسان و صلابت دل نیز در اصل
روزگار عهد انجایت و شرافت خاندان ایشان جای ادب و تعظیم ملوک در بصورت
اگر نوعی با دنیای الزامی داده شود متضمن مصلحتهاست به کنگالیش و تجویز و انجایش
بگمان بدان مطابق آید که نفایس پیشانی سیر در تقویضی است اگر جواب در صندل
حقد کشیده بجای آن سنگ نیز زده ای که بختی از خسته تعبیه کونه ساخته آید هر آینه

هرگاه نذر او شان در حضورشان برآده بکشاید و موکل عوض تحایف تقسیم اجناس
 در نظر امنای دولت نماید اینهمه سی و پنج و خرج ایشان پیا شود و ازین وقت غیره
 امانتی کشند که مزیدی بران متصور نباشد و محمد چینه ازین پس برگزینوس دربار سلطان
 نخواهد کرد در صورت مخلصی قطعات ملکیه از قبضه اش آسان گردد و نیار ان خیال خام
 در دیک سر را چنانکه باید بچته سامان نکست برای خود اونیاسا خند خامکاری ^{نقبت} مناس
 زمینداران و فصاحت و رسانیت زبان و طبع امیر و مساعدت تقدیر
 الهی تعالی شانه ایشان فی الحال علی الصبح که فلک مشبه مهر استوده شتاب
 را در تن نور بنفته لعل عالم از در آفتاب از حقه حقا پیرودن کشید شهنزاده برسند
 شهریار جلوس و زنده پار سلام نجوم و عوام بخشید امیر با اتفاق زمینداران سنده
 نجر از مکاید شعبده بازان حقه باور مینا لطایف همراه برداشته ملازمت شهنزاده رسید
 موکلان جناب باو شاهی پیش بر کس علی الترتیب از نظر شهنزاده میگذرانید تا لو
 بند را میر افتاد عمده داران هرگاه سر حقه دینا کشاده ^{نقبت} تقسیم ظرایف مالا یقیدیند
 از غایت عبرت چون نقش تصویر حیران و ساکت گردیدند شهنزاده بقسط حدیث ^{نقبت} خطوط
 حیرت از صفویشانی آنها خوانده پرسید که این پیش از کیت ^{نقبت} دشای استراب
 و خاموشی شام چیت آنها بر خراسانند که این پیش آورده محمد چینه است و همه ریزنا
 سنگ خاک بی بوی و رنگ نیاید شهنزاده از شنید این سخن معاطه بر نیزنگ متعجب
 که آیا چه لرزه گناه است از سر غضب نظر قهر آلود جناب امیر باز دید پرسید که این چه آورده

چو اور دو امیر باطلاع بنقصیه عجیبه فیه که نقش نگین مدعا بفظ کاری آسمان بر در حضور
 شاهزاده جوان بخت معکوس نشست همانوقت از عالم ابهام که عبارت از تائید قابل
 است نوری در دیش تائید و فی الفور سنجیده برض سرسایند که این حصص از جنس
 همان سنگریزه است که بجزه خباب مطاب نبوی در دست ابو جهل بر توحید الهی
 تعالی شانه و کفقا رانده افراز نمودند و این خاک متبرکه که از مدینه منوره و نجف مقدس
 و سامره و کربلا و بغداد شریف است که از اجداد بابت برگ رسیده همیشه از جان
 عزیز تر و اشقر از هزاران کرده و در سنگ جوهر شمر لیفه و شمای لطیفه گذاشته
 این تبرکات بسرو دوشش جان در نیلک کشیده ایم اکنون که اتفاق ملازمت
 و الاشکوه دست داده این جان بر شمای که بواسطه نظر نذر در بارانه نشید خیر
 فائق تر و گرانمایه ازین در چار سو عالم ندیدم هر چند که نذر من در ظاهر محقر است لیکن
 با معان نظر ملاحظه فرمایند شرف و بهتر باشد + بیت + نعمته جارت بر خیل
 من جراد + تو سلیمانی کن ای عالی نهاد + این محقر تحفه را بیدیر ازو + مر تقوی کن
 دشت تشویر ازو + شهزاده بظافت شرافت این تحفه مطلع و از غایت تحرم
 بسرو چشم رفته لطافت تفریر حسن ادای امیر بدرجه سخنان پذیرفته قدر نزالت
 ابای کرام ایشان بواجبی ششماخته نخلت شاهانه منصب بانصدی تو خفته لقب
 حامی عطا فرموده بگی زینداران سنده رایح و تابع ایشان نموده مقرر ساخت
 که در استقبال مالیات هر محال از او با دره تا لاسوری ندر خدمت امیر محمد صنیه خان

ایصال کرد و معرفت ایشان بخانه عامره سلطانی ارسال پذیرد خلعت مکرره دعا گیر
 فراخور معاش مرحمت ساخته رخصت معاودت مکان مانوسه از رانی داشته امیر
 بخوری و فرخی نعمت مقرر کرده قدم سعادت در طریق مرحمت باز گذشت ^{حسب} ^{القول}
 شهرزاده زمینی در سواد سیونستان از طرف مغرب بر مسافت شش کرده پسند نموده
 تبرود و توجه تمام شهر نو طرح انداخته به جنگار بازار مسمی گردانید و به نیروی اقبال
 برگزیده کبالتیه مقبرون کشید قوم کور بچه دسته و چینه و غیره بهفت صنف زمینداران
 ملک سنده که هر یک خطاب را نا از باد شاه حاصل داشت اطاعت ایشان
 اختیار ساختند از طرف مغرب تا بسره حد کج ابد و از سمت شمال تا بد او و جبال و از
 صوب جنوب لغایت بعضی اقطاع مار و از جانب مشرق برگشته لوهیری و ابوهر
 بحیطه اقتدار در آورده خلق الله را در ظل احسان امان داده بخلق و رفی برورش
 میفرمود درین زمان که گلبانک اقبال امیر فرخنده خصال سامع افروز دور و نزدیک
 گردید جام دیو فرمانده ولایت ککرا که بصیانت و منانت قلاع و کثرت برادران
 و اتباع سر نخوت با آسمان می افروخت و در روز و رگی با سپهر و نظیر خود نمی شناخت
 انتظام را بطه موالات با ایشان مفیده مصلحت دیده و کیلی متعده کف سب درینجا
 که مثل هوا بر آب و خاک یکسان رفی و مانند کوه آتش از هر چیز و هر جا سبقت جستی
 ارسال داشت در بیان تعلیم امیر محمد حنی خان کسب نبذوق و اتفاق
 سنگار کینکا ما و در نکاح آوردن دختر بی حساب جمال در رسیدن کهرخان

در رسیدن کهرخان حسن خان بدر دولت شرح و فرست گاه و ایشان امیر
 همدان سابق سمت ترقیم یافت چون میل طبع ایشان اغلب در افزایش گاه و ایشان
 مصروف و توجه خاطر گرامی در پردهستان قاضی عاقبت منبذ دل می بود اکثر اوقات
 خود ایشان در اغالی ایشان رفته شب گذر نیده بهنگامی که خواستی در دارالاماره چنگا
 بازار حادثات ساختی و گاهی ایشانجا برابر توجه به تخییر تخییر گشتی در امور مالی و ملکی ایشان
 بر سایر نامی قوم همه بودی او بکمال دینت و فرست بهام وزارت سپرد خسته خاطر از آن
 نعمت خورسند نمودی و سارا نامی قوم مهنر ندیم خدمت امیر در گاه بگناه خرمانده
 طریق کسب سبوق از ختن و شکار ساختن یاد داد و وضع کینکله تخییر که از او زبان سنده
 او دی خوانند از او خترع یافت روزی بر عرض امیر رسانید که در دلمان کوه چشمه آبست
 که جانوران از قسم گور و گوزن نیله گاه و کوه پایه دیگره در اینجا بخوردن آب می آید
 اگر هنگام شب بر کبکیر چشمه در کین شسته بصید جانوران پرده خسته شود هر آنچه شکار
 عظیم می تواند شد و واسطه فرحت جسم خواهد بود بوجب ترغیب او مواد تو جده امیر در حرکت
 آمد و بر مکانیکه سارا مذکور تجویز داشت رفته در کین شسته بقاضی شیت ایزد
 اثری از جانوری پیدا نمیشد تا که نصفی از شب گذشت و شکار خواب بر کبکیر چشم
 هجوم آورد ناگاه او از حرکت بکوشش ایشان پوست چون چشم کشاده بگریستند بسیار
 جسی در آنجا خورد دیده شد پس فی الفور بجان آنکه کوریت یا گوزن بلا تیز سندوق را
 آتش در او انداختند با عانت دست قدرت الهی سرنندوق در هفت آمد ابتدا ایشان دویدند

تا رسیده بخیر بگیر نمایند بروقت که قریب چشمه سار شتافتند دریا فتنه که بخیر نماند
نوع حیوان نیست اغلب که آدمیت چون به با حل چشمه رسیدند او را از میان آب کشیده
پرسیدند او را که که افی چه نامی دارد چه مقامی او در جواب انمود که تقدییر خدا مرکش
از دست شما بود اکنون نزدست اجل مهلت ندارد که صورت حال خود را من اوله الی اخره
باز گذارد درین انقاس و این سخن قدر التماس پس است که او سه فرزند زینیه و یک
دختر صاحب جمال دارد اگر شما مقتضای حسن جلالت پرورش آنها فرمودند من سخن خود را
بشما بجل کردم درین سخن مرغ خوش از نفس عنبری برآمده بوضع ماستحقه برواز نمود
ایشان مقتضای علم و حیایت آنرا شهر آوردانیده باین دین بخیر و تدفین او فرمودند
و بر طبق وصیت او که بعد تلاش بسیار و جستجوی بسیار هر سه فرزندش را مع دخترش
حاضر کردند در صورت و جمال بر یک از ان چهارتن شخص حسن را بجملة عناصر او بولدند
سازانند که عرضده است که یکی از فرزندانش با دمر مت شود سیلت او در حضرت
امیرزنگ اجابت بر رویافت و سپری کا از ان میان درم فضیلت حسنی بسیار است
گزید و میان گهر و خوردن محسن نامزد ساختند ملک خدمتکاران ان نظام کشیده
دو دخترش را بقوی قاضی القضاات قاضی برهان الدین فوسق ادا شایعیت
با بهره در نکاح کشیدند که خود قاضی مشارالیه شرط مناکحت بر تقدیم ساینده در میان
گستاخی رای و پهلای عظمت امیر محمد چینی خان و مناکحت نمودن
بخانه جمیع رایان ملک سنده روزی عبد الله دارونو کا و میشان بخت

بخدمت امیرگزارش ساخت که جاموش کله سرکار اکثر تقاضای زور دستی بدان بود
 و ریاسنده گذشته درگاه ایشان را نامادیرا قوم پلال پوسته یک روز از آنجا رفت
 گذشته باز آمدی دیروز که بجاوت مهود رفته بود چون باز گردید دیدمش که زین با
 سخت در سیر و پایش مجیده و در پیش از تش اسب رسیده در خصوص که تفتی تظلام
 نمودیم معلوم شد که دور اس گاد میش را ناماد کور از نجی موش با در گذشته بودند
 بوقوت یعنی از سر جهالت و تقاضای لطالت شکم هر دو گاد میش خود دریده
 دیگر مارا بیرون کشیده و جاموش سرکار را مقیده ساخته و پنه بر دهن تقاضا دیگره
 چربانوده بر پیش گذشته تش دران انداخته بود که جاموش سرکار از
 بس قوت تاب ایله ای تش نیارده نبد کسینت بجهالت در دریای ریخته بود
 انطقای تش در کله گاد میشان آینه نجهت امیر سر چند عرق محبت بخش در آنکه
 و خواست که ساس محبت او بر هم زند لیکن بعضی منتان دولت القاس و زید بند
 که مجادله فاحش خالی از خون نزن باشد اولی است که را ناماد کور در جرم محبت
 و خری دودمانند حور کمال سیرت بر جمال صورت نو نور اعلی نور اگر در سر
 این غیرت میجا او دخترش را که هر روز با یکصد و سبت بود عماد تش بری نژاد
 بر کنار دریا تفریح کنان می آید در مشکوی امارت آورده شود شایان نامور
 ما است امیر مختس خیر اندیشان را پسندیده برقی که سلیمان آفتاب از بیت لاقی
 حل نخریت تقابل دیوشب علم نور بر افراشت دان غول بر رویا کشتی ما است

افکنده بهر میت شتافت لیس صفت تدبیر بر او پای دریا کرده از دریا عا بر
 کشته و خمر را نامسطور را که مثل بدر و صفت ستارگان جلوه سخنان داشت ردیف
 گرفته فی الحال سرعت برق و باد باز گردید چون ایخبر بر نامسطور رسید و او زبان مار
 از درون کنج برود خاک حسرت غلطید و بسی در غم میچید آخر دستش با میر قادر نیکیست
 و در بنصورت لاجرا گشت تعابین بداند آنجس بر زمین گرفت و تقرب استقامت
 پیش سران مردم کورچه دست و دل داد و بجه در رفت و بومرید و قومی و کپور صبار که
 و جو که دلاستی و تبسم که هر یک از ان را این و عالم ایلاران سنده بوده رفت
 است و او ساخت بر همه معاطه امیر سنگین خطیر دیده در سعادت مساحت و زیدند اما
 بجای خود سبت امیر ارقام فرمودند که بفضل بفضل تعال امیر بهمال از ابله امیر الامرا
 در عالم اختلف است ننگ پروردگاموس برستی خلاصه خاندان ایشان است
 ظهور نمینی در باره راناد پیر ابله از رسوم سینه ایلاد ایشان میباشد امیر خود مقتضای
 عطف و جابودنی ازین عمل استیاد است و در بنصورت و خمر راناد کور را در محض
 نشایند با بردی و حرمت نماند پذیرش باز گردانیدند و بطرف مشارالیه پیغام رسانیدند
 که بانا در معاطه جابوش و کاد میشی بر قدر که از برده پراوده با از کلیم قاعده میرودن نهاده
 با و حالست و ما در تحريم ادا آنچه حفظ عرض و شرم نموده مرتب توجه مبذول فرموده
 ایم از باب بصیرت انصاف خواهند ساخت راناد پیر اشرف منده احسان امیر گردید
 التماس و زید که او ممنون الا متان و بنده نیران جابالی است از فرط شفقت

جام نیک که دلچسبش بود محبوب و ستادگانش اتحاف نمود و زبانی فرمود که ما هم اشتیاق
 ملاقات شما داریم و یگانگی بدگر موجب اشتیاق طرفین می آید کاریم انشاء الله تعالی موافقت
 نیز بوقیکه منحصرست محصل می تواند شد بعد از سالها و کلامی جام مکرر حضور آمدند میوه بر
 دژها که بی دکیکان دری رنگارنگ و یکت رس کزنک که مانند پنگ استوان حشی را
 بید رنگ گرفتی و غیره همه شریفه رسانیده حالی گردانیدند که جام نیکر محض تحصیل
 ملازمت بردمان کوه برابر دریا لوری رسیده انتظار تشریف شریف میزد اگر قدم
 رنج فرموده او را بر سپردستی خویش مثل لال نگشت نمای عالم سازد بیه نیست
 امیر بر جنیت عظمت سوار شده + مصرع + بفرمود که جا بجنب سپاه + و بجه
 مراحل در سه روز وقت شام که ساقی فلک از جام زرین قباب انجمن آریان بساط
 زمردین بهفت خانه بلند را شراب نور مقتضای همیت از جنبد دادم ارزانی می فرمود
 نزول نموده ساغر زلال نشاط بر روی بدگر نوشیده هر دو بدید حسن اوصاف جان
 زیاده آنچه شنیده بودند مسرور گردیدند چون مجلس گیتی کمال خلوص صفای
 منعقد گشت و هر دو دلمند ان بله حجاب شده از هر دو با هم سخن میگفتند جام نیک
 اظهار ساخت که من بشار گورد کردن تمام شغف دارم و شنیده ام که امیر در چیز
 زیاده از معاصرین توجه مصروف دارد امید دارم که از عجایب امور شکار نامه نبار
 سرور این مشتاق اگر بفرمایند شیرینی الفاظ نکلین دامن ترصدرا اشکستان فرموده
 باشند بر طبق التماس مشارالیه طوطی شکر تلکن زبان امیر بر شاخنداریان چنان شکر

ریزی در آمد حکایت از زبان امیر شمس قطیر که امیر اعظم پیام نبوت
 شکار مستقر الاماره تحرک فرموده اکثر شب در انال گاو میشان گذرانیده اخرا
 شب کاهی بصید کنیگاه بعضی لشکار آهوان و غیره توجه نموده جانوران قسم بیاد
 و تیر و کند شکار میساخت و سوار سارا مهر و گیری اجازت نهشت که در رکاب ایشان
 لشکار گاه در آید روزی عبداللهدار و غوغوغر سائید که شبانان سرکار راز روزها بمن
 یعنی عبداللهدار میگویند که نیله کادی و رکله کاد میشان ایشان در آمده و مرغدار
 بفرحت می چرد و بهر لحظه شل و سلمون از قدرت قادر چون و چگونه برنگ گوناگون
 جلوه میدهد و الله اعلم که کیفیت آن چیست امیر با تمام این حکایت عجیب سوار
 با مورد دولت مامور نموده خود نبوت صید نیله گاو مسطور استعدا فرموده روز دیگر که شیر
 فلک از پیشه خاور بسته آهوی شکیں فام شب را شکار ساخت امیر و الا که شیر خاها
 که تیغ منخ از حیف و درینخ آن در نیام غام محبت گشته حامل ساخته و تفنگ ننگ است
 که مانند باز دوزنگ سر کلنگ در هوا رفتی و در دست گرفته بر شهبستی خرام بر آمده
 توجه کردید سارا اندک کوم برشته باد با بادیه پیا سوار شده در رکاب سبای استعدا
 و زید گلک بان سلفی راه رفته از دور نیله گاو را با میر نشان دادند ایشان فی لغز
 اسب برانگشته بر سرش جلوریز ریخته گندی که چون چیر گردون علی را در حلقه شیر
 و آرد ازین کشاده دکانی که قوس فلک از شرمش در طاق منطقه المروج بیکار
 ماند سمند دریا نور دراکه در حلقه از شیر گردون سفت می برد بران کا و زین تاخت لقصه

شفقت و تضرش را بکنیزی قبول فرمایند و خود بذات عالی در شهر و هونک و علی تشریف
 از زانی فرمایند که زانانده کوز بریم طوی باسین بهین منعقد کرده در بجه سعادت حاصل تواند
 نمود نیار علی هم امیر سگی تو من داران هر قومه لصد در اطلبه شسته بر وفق نام دنیا مورس
 بر ترتیب خوش و زمین دلکش توجبه منزل او گشته قدم توجبه در و شاق زانانده گشته
 محفل شادی یکمال زمیست و خور می و تهیست و فوجی مرتب و لوازم عیش و عشرت بود
 و کثرت تیسر گوید در دیش آرزو مند باقصی تمنا و حصول مسکن و محتاج را حاصل عالم
 محصول از بیس شمار و در نیم دنیا نیز زمین را بر آسمان افتخار بپسید و از وفرت ایشان
 کج و خزاین پشت کار از عجز اجمال انتقال بر شکست حسید و بیت و اهل زبخت
 او بر سخا می نازد و چو دایگان عروس از حریصی و اماناد و شرط مناکحت میان
 آمد بعد هزار دنیا سرخ کابین بستند و بخوبی و بهایونی مستقر الاماره معاد گشتند
 او تعالی عظمت الایه بعد امضا آیام مقرری فرزندی ارجمند گرامند با ایشان مرحمت نمود
 که به محمد مهدی ملقب نمودند و من بعد در سال آینده مولودی سعید در ساعت جمیع ازین
 محل شریفه قدم مبارکی در عالم سمیت نهاد که موبدان خردمند و حکیمان ارجمند با هم
 و او دخان همیشه پس دادند و در روایتی دیگر چنان بوضوح رسیده که ساپو محمد دختر
 خود را در صین جیاست امیر بهلا خان علیه العز ان بجباله نکاح امیر محمد چینه خان کشیده
 باین افتخار اسطهار گزیده بود و صاحبزاده و او دخان نو سه دوست و از محمد مهدی
 در عمر تفوق داشت و چون روز بروز ستاره دولت و اقبال امیر محمد چینه خان در بروج

اینک بشارت تفوق و سعادت و اقبال امیر محمد چینه خان در بروج